

مسافرت‌نامه عتبات و مکه (۱۲۸۸ ق)

موسی الحسینی ملقب به میرزا بیک

به کوشش رسول جعفریان^۱

چکیده

سفرنامه نویسی از حج در نیمه دوم دوره قاجاری شدت گرفت و ده‌ها سفرنامه نوشته شد. این زمانی بود که در عثمانی نیز سفرنامه و منزل‌نامه فراوان نوشته می‌شد. ایرانیان اغلب برای حج به عتبات هم سفر می‌کردند و از راه دریا یا خشکی که نامش جبل بود، و گاه از طریق دمشق به حج می‌رفتند. آنان اطلاعات با ارزشی از راه، منازل آن، وقایعی که رخ می‌داد و بسیاری از نکات دیگر می‌نوشتند. بسیاری از این سفرنامه‌ها منتشر شده، اما همچنان رساله‌هایی هست که انتشار نیافته است. سفرنامه حاضر مربوط به سال ۱۲۸۸ است و علاوه بر حج حاوی اطلاعاتی هرچند کوتاه در باره عتبات نیز هست.

کلیدواژه‌ها: بغداد، جدّه، مدینه، وطن، مکه، میرزا بیک

مقدمه

سفرنامه کوتاه حاضر که مربوط به سال ۱۲۸۸ قمری است، بسیار تلگرافی نوشته شده و در عین حال از ویژگی‌های ادبی خاصی برخوردار است. نویسنده در یادداشتی

نوشته‌اش را «مسافرت‌نامه» خوانده است. او در لابه‌لای نثر خود ده‌ها بیت شعر به مناسبت متن آورده که عمده آنها از سعدی است. نویسنده این اشعار را در بیان حال و روز روحانی خود، که غالباً عجز به درگاه خداوند است، آورده. گویا برخی را در حفظ داشته و تغییرات ناخواسته‌ای در اشعار داده که آنها را در پاورقی یادآور شده‌ایم.

«مسافرت‌نامه» همزمان سفرنامه‌ای جغرافیایی و در عین حال معنوی و روحانی است و نویسنده کوشیده است تا جدای از اخبار سفر خود، حس و حال خود را نشان دهد. طبعاً اقتضای یک سفر زیارتی و به ویژه حج همین است. ای کاش شرح تاریخی و جغرافیایی بیشتری داده بود، اما همین مقدار که مسیر و پاره‌ای از اتفاقات را گفته باز هم مغتنم و با ارزش است.

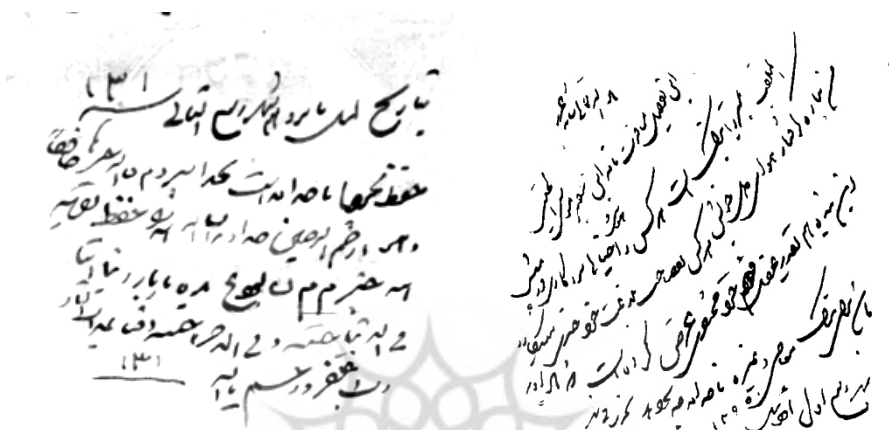
نویسنده، این سفرنامه را از ایران و به طور خاص از طهران آغاز می‌کند، به سمت کرمانشاه و سپس عتبات، آن‌گاه بغداد، بعد بصره و سپس شرح سفر با کشتی به جده را می‌نویسد. در ادامه مراسم حج و زیارت مدینه و آن‌گاه بازگشت از راه جبل به عتبات را مختصر بیان می‌کند. اما با این حال می‌توان حس و حال او و همین‌طور اشاره‌های دقیقی از وضعیت جاری در آن بلاد را از این نوشته به دست آورد. سفر مؤلف در ۲۵ سالگی (سال ۱۲۸۸ قمری) و تاریخ تحریر آن ۱۲۹۶ قمری بوده است. نام طهران هم در انتهای نسخه آمده که نشان می‌دهد در این شهر می‌زیسته است.

درباره مؤلف این سفرنامه اطلاعی نداریم، جز آنکه روی صفحه‌ای در میان انبوه صفحات سفید آمده است:

هو الله تعالى شأنه [الد] عزیز. این تفصیل مسافرت‌نامه این حقیر موسی الحسینی، الملقب به میرزاییک است. هر کس را هوس و خیالی [در] سروکاری در پیش. من بیچاره گرفتار هوای دل خویش. هر کس به فصاحت و بلاغت خود چیزی می‌نگارد، این بنده هم به قدر عقل خود مختصری عرض کرده است که یادآور باشد برای ترک معاصی و غیره تا خداوند چه بخواهد.

تحریر فی شهر ربیع اول اودئیل ۱۲۹۵ [خواهیم دید که در پایان رساله، تاریخ تحریر را ۱۲۹۶ دانسته است].

در یادداشت دیگری ذیل آن آمده است:



مقیات

به تاریخ لیل پانزدهم شهر ربیع الثانی، سنه ۱۳۰۱ حفظ بحری ها با خداوند است. به خدا سپردم؛ ﴿فَاللَّهُ خَيْرَ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾. (یوسف: ۶۴) خداوند ان شاء الله همه را حفظ بفرماید. همه چیزم من بوده ع به ده بار نار. ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛ (بقره: ۲۰۱) رب اغفر و ارحم یا الله، ۱۳۰۱.

در این نسخه چند تصویر - نقاشی به سبک آنچه از قدیم درباره اماکن مقدسه معمول بوده وجود دارد. اینکه از خود نویسنده است یا دیگری روشن نیست.

مورد اول: مشهد قبه مطهره حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)؛

مورد دوم: قبه مطهره کاظمین (علیهم السلام)؛

مورد سوم: شبیه بقعه حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام)؛

مورد چهارم: مکه، شامل جبل النور، بقعه حضرت خدیجه، منا (مسجد خیف،

جمرات و مذبح) مسجد جن و کوه منا؛

مورد پنجم: مشعر، مزدلفه، مسجد نمره، جبل عرفات، محمل شامی و محمل مصری؛

مورد ششم: مسجد کوفه، شامل: خود مسجد و تنور، قبر هانی و روضه مطهره حضرت مسلم؛

مورد هفتم: مدینه، شامل شبیه بارگاه چهارده معصوم و عباس، عم حضرت رسول ﷺ در بقیع، قبه بنات الرسول و زوجات رسول الله، جبل احد و روضه حمزه سیدالشهدا و نیز باب السلام؛

مورد هشتم: شبیه بارگاه عرش عسکریین (ع)؛

مورد نهم: قبه منوره حضرت عباس (ع)؛

در لابه لای این نقاشی - تصویرها چند نقاشی متفاوت هم آمده است که یکی نقاشی یک باغ و سه نمونه هم نقاشی های سنتی و بسا نقاشی از قیافه نویسندگان که یکی در حال نماز است و در پایان تصاویر در انتهای رساله آورده ایم.

این نقاشی - تصویرها را در پایان مقاله خواهیم آورد.

نسخه این مسافرت نامه به شماره ۱۹۰۳۷ در کتابخانه ملی نگه داری می شود و شامل ۱۱۰ صفحه که بیشتر صفحات آن سفید است. نقاشی ها در اوائل نسخه و متن در صفحات ۷۷ - ۸۷ است. این تصویر به لطف آقای صادق زاده در اختیار بنده قرار گرفت.

روی یک صفحه دو یادداشت بود که مؤلف نوشته و گذاشت. در صفحه ای دیگر چندین سطر الفبا به صورت نامنظم شبیه یک رمز است. در صفحه دیگری هم چند بیت شعر و تاریخ تولد هست و همه به همان خطی است که متن مسافرت نامه نوشته شده است. تاریخ تولد این است:

تاریخ یوم جمعه شانزدهم شهر جمادی الثانی
 سنه هزار و سیصد و نود و نه هجری قمری
 ۱۲۹۹
 میرزا محمد علی متولد گردید
 ابن میرزا محمد علی و میرزا علی
 ۱۲۹۹

لا اله الا الله. «أفوض امری الى الله، انّ الله بصیر بالعباد» (غافر: ۴۴).

به تاریخ یوم جمعه شانزدهم شهر جمادی الثانی، سنه هزار و دویست و نود و
 نه هجری [ی] (۱۲۹۹) فرزند عزیز گرامی میرزا هادی خان متولد گردید. خداوند
 ان شاء الله تعالی عمر [با] عزت به او عطا بفرماید. سنه ۱۲۹۹

میتقین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

۱۰۰

[آغاز سفر]

[۷۷] بسم الله الرحمن الرحيم

شکرو سپاس و منت و نعمت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا
دادار غیب دان و خداوند آسمان خلاق بنده پرور و رزاق رهنما
در بیست و پنج سالگی، که اواخر سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت [۱۲۸۸] هجری، بود و اوایل غرور جوانی - که ایام نشاط کامرانی است - شبی در کمال راحت در بستر استراحت غنوده، قریب به طلوع در واقعه چنین دیدم که آفتاب عمرم غروب نموده،

کوس رحلت بکوفت دست اجل ای دو چشمان،^۲ وداع سر بکنید
بر من افتاده دشمن کام آخر ای دوستان گذر بکنید
هرچه خواستم وصیتی بکنم، دیدم زبانم بسته و دهانم درهم شکسته، بی توقف به گورستانم بردند.

خجل آن کس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت
برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، ز پیش فرست
چون از خواب غفلت بیدار و از شراب شهوت هشیار شده، گفتم: «روزگارم بشد به نادانی»^۳، بهتر این است که کمر را ببندی و این عقده را بگشایی، با عزم جزم رو به بیت الله نهی و پناه به رسول الله بری. بلکه فرجی حاصل و به مراد خود واصل شوی و بگویی:

۱. از سعدی، قصیده اول: دادار غیب دان و نگه دار آسمان.

۲. از سعدی: چشمم.

۳. روزگارم بشد به نادانی من نکردم، شما حذر بکنید (سعدی)

چار چیز آورده‌ام یارب که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عذر و گناه آورده‌ام

[پیوستن به کاروان حجاج در کرمانشاهان و تا بغداد]

همان روز با حال خسته بر مرکب اقبال نشسته، اسباب سفر برداشته و آنچه بود [۷۸] در خانه گذاشته، رو به ره آورده تا در کرمانشاهان به استقامت مزاج ملحق به حجاج گردیده و از رفیق خوب و غذای مرغوب لله الحمد روز به روز بهتر، بلکه شام از صبح خوش تر بود تا مشرف آستان کاظمین علیه السلام شده، زیارات مفصل را مختصر به عمل آورده، محض رفاقت بعضی دوستان، که هم داستان بودند، به بغداد آمدم تا در کشتی نشسته، رو به راه آورد.

چون سفر اول بود ترس غلبه نمود. روزی چند ملول بودم. به یکی از رفقا عرض نموده که دیدی چطور دل از جان برگرفتیم، از خشکی نرفتیم، پای خود بسته به کشتی نشستیم! خندید و گفت:

[ای یار جهد کن که چو مردان قدم زنی] گر پای بسته‌ای، به دعا دست برگشا

[یا دولته اگر به عنایت کنی نظر] وا خجلتاه اگر به عقوبت دهد جزا

[از بغداد تا جدّه]

از بغداد به بصره و از بصره به محمّره رسیده و از آنجا نیز گذشته تا در یکی از بندرات شیراز کشتیبانان لنگر کشتی باز کردند و هم اهل کشتی را پرباز نمودند. وارد بوشهر شده و هشت روز در آنجا توقف نموده، ملزومات راه آنچه باید خریده، بی رنج، حمل به غراب (کشتی) نموده، از مطرح^۳ گذشته به مسقط رسیدیم. یکی از رفقا مسقطی خورده

۱. در دیوان سوزنی (قصیده شماره ۱) به جای «یارب»، «شاه» آمده است.

۲. در نسخه چاپی «ور» آمده است.

۳. یکی از شهرستان‌های استان مسقط در عمان است که در ویکی هم مدخل دارد.

و گورا کو عوض تنباکو کشیده و بی هوش گردیده، بیچاره گریه کنان با بعضی خنده زنان وارد شدند. گفتم: «چه آفت است که موجب این مخافت است؟» با کمال زاری و بی قراری گفت:

در این امید به سر شد دریغ، عمر عزیز
که آنچه در دلم است از دَرَم فراز آید
حکیمی از دوستان این داستان شنیده، تجویز فرموده به لیمو بخورد، به بو نماید تا بهبود شود.

بعد از آنکه از مسقط دور شده به باب اسکندر نزدیک، بادی مخالف از هر طرف [۷۹] وزیدن یافت، شرعاً از کف بادبان به باد هوا داد. موج‌ها از هر طرف چون فوج‌ها هجوم آورده، از شومی شخص اصفهانی آتشی در کشتی افتاد. اهل بحرین آبی کشیدند، بدان آتش افشاندند. اضطراب کشتی تسکین یافت. یکی از رفقا گفت:

[حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف] از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است امروز دانستم. او را گفتم که ﴿دعوا لله مخلصین﴾ [له الدین] ﴿عنکبوت: ۶۵﴾ را که دیدی نجات هم از غرق یافته‌ای، امید که ﴿یَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ [یونس: ۲۳] نباشیم، هدایت یابیم.

به حمد الله در کمال صحت وارد جده، که ده فرسخی مکه است، شده. بعضی که محاذات را جایز می‌دانستند در دریا مُحَرَّم شده. بنده به اتفاق بعضی از مصاحبان به سعدیه رفته و محرم شده و آیه کریمه ﴿فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ﴾ [بقره: ۱۹۷] را یاد آورده، «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» را ذکر نموده و «إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ» را به امید «سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَمْدِهِ» فراموش ننموده، «وَالْمُلْكُ لَكَ وَلَا شَرِيكَ لَكَ» را دانسته، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفته، احرام را پوشیده و بوسیده، روی به راه نهادیم.

۱. گراکو، نوعی تنباکو که در سیستان و بلوچستان و باقلیان کشیده می‌شود.

ورود به مکه و انجام فریضه حج

از آنجا، بعد از چهار روز، در شب پنجم ذی حجه وارد مکه معظمه شده. چون طاقتم طاق بود، به اضطراب تمام وارد باب السلام گردیده، گفتم: «کاش خوابم اثری می نمود و مرگم در اینجا می بود که دیگر در تلاش معاش نمی شدم و در احرام می مُردم و حرام نمی خوردم».

گراجل مرد^۱ است گونزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
و مکرر عرض نمودم: یا مرگم ده نروم یا سعادتی که از اشقیا نشوم. امید که خالق کریم قبول نماید و از خانه خود محروم نفرماید!

عمره تمتع نموده، بر خلاف آنان که گفته بودند «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره: ۲۰۱) گفته، مُحَلَّ شده، با حجاج جبلی،^۲ شامی و مصری^۳ [۸۰] [که] رسیدند، متفقاً احرام حج بسته روی به منا آورده در مسجد خیف از نبودن دوستان خیف ها خورده و برایشان دعاها کرده. در عرفات و مشعر به حکم «فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ» (بقره: ۱۹۸) ذکرها و شکرها گفتم، مخصوصاً شکر نعمت «كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ» (بقره: ۱۹۸) یادآورده و عرض نموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (اعراف: ۴۳) از نظامی گنجوی در خسروشیرین:

اگر هر موی من گردد زبانی شود هر یک تورا تسبیح خوانی

۱. غزلیات شمس: مرگ اگر مرد

۲. حجاج جبَل کسانی هستند که از راه نجف به سمت بادیه و مکه یا مدینه می روند (در حوالی ۲۵۰ کیلومتری این مسیر، راه مدینه و مکه جدا می شود. طی این راه یک ماه زمان می برد و از شهر حائل عبور می کند).

۳. دو گروه بزرگ دیگر حجاج، حجاج شامی و حجاج مصری، هستند که هر کدام با محمل خود می آمدند.

هنوز از بی‌زبانی خفته باشم ز صد شکر یک‌ی ناگفته باشم
مدتی روی مذلت بر آن وادی مالیده و به حضرت بی‌نیاز به مضمون این شعر نالیده
و سراییدم: [از سعدی]

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می‌آید
بعد از آنکه از بیتوته منا و هدی و فدا به حکم ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ
اللَّهِ﴾ (حج: ۳۶) فارغ شده، سعی مروه و صفا نموده، به موجب آیه شریفه ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ
حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (بقره: ۱۹۹) توبه نمودم و ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۹۹) یادآوردم و
عرض نموده:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکر بدر آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش کس نتواند که به جا آورد

پس از آن روزی چند خادم بیمار شد، بیماری‌اش به گردنم افتاد؛ چون خدمتش
در نظر داشتم او را فرونگذاشته، هر صبح دواش می‌ساختم و هر شام غذایش می‌پختم؛
چون مرضش مسری بود به من نیز سرایت نمود. روزی چند بی‌پرستار با حال تب‌دار
افتاده؛ چون قوتی نخورده، قوتی نبود، دل به مرگ داده و اضطراب نمودم. چون تنها بودم
زاری نموده: از شاه جهانگیر هاشمی کرمانی:

ای کرم‌ت هم نفس بی‌کسان چون تو کسی نیست کس بی‌کسان
بی‌کسم و هم نفس [۱۸] من تویی رو به که آرم که کس من تویی
أنشأتنا بلطفک یا صانع الوجود اغفرلنا بفضلک یا سامع الدعاء

پیغمبرت فرمود که بندگان بخريد و به راه خدا آزاد نماييد. آيد آنکه اين بنده مجرم را به
فضل و کرم خود از عذاب و عقوبت آزاد فرمائي؛ چون که ما بندگان را پناهی سواي لطف

و کرم تو نیست: «هل يرحم المملوك الا المالك؟». فرمودی بیچارگان و دردمندان را دستگیری نمایند: «لا ربّ لی سواک فأدعوه ولا إله لی غیرک فأرجوه». ما بندگان بی پناه را به لطف خود دستگیر و به عقاب دنیوی و اخروی نگیر؛ گنه از بنده و عفو از خداوند [است. در] آیه کریمه ﴿وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ﴾ (ضحی: ۱۰) امر فرمودی که سائلان را زجر ننمایید و محروم نگردانید. از تو سؤال می‌کنم به لطف خود، گناهانم ببخشی و حوائجم ادا فرمایی و از خانه خود محروم ننمایی. فرمودی که اگر کسی ظلمی بنماید به او رحم کنی. به گناه بسیار بر خود ستم نموده بر من عفو فرما! «العبد یخطئ و الربّ یعفو». [نظامی گوید:]

چاره من ساز که بیچاره ام^۱ ورتو برانی به که رو آورم

با حالی که داشته، همت به زیارت کعبه گماشته، گفتم اول به حمامی رفته، خود را تطهیر نمایم بعد مشرف شوم؛ «پاک شو آنگاه پاکان را ببین». در گشوده، افتان و خیزان راه پیموده تا به حمامی رسیدم. اجرت داده در حمام درآمده با حال ناخوش خلوتی را خوش کرده، دیدم پیری در کنار شیر نشسته. سلامش نموده، جوابم گفتم. به عربی سؤال نمود. جوابش ندادم. ترکی گفتم، سکوت نمودم؛ چون جوابی نشنید آن قدر فهمید که عجم هستم، رفزم^۲ [کذا] نمود و زبان به دشنام گشود؛ برخاسته و او را به حال خود گذاشتم. در خلوت دیگر رفته تا خود را شسته بیرون آمیم. جوانی نشسته دیده، احترامش [۸۲] نموده، ترسان به کنارش رفته آب برداشته تا تغییری به حالش نشده، تطهیری نمایم. پشتش گرداند، پیشم خواند. دست در بدنش مالید؛ یعنی چرکم نما. چون چاره‌ای نبودم با حال ناخوش چرکش نموده. نه قوتی که توانم کناره جستن از او، نه قدرتی که به شوخش^۳ در کنار کشم. به هزار ارادت و اخلاص از چنگش خلاص شده، بیرون دویده

۱. در دیوان چنین آمده است: چاره ما ساز که بی داوریم.

۲. رفز: زدن، کسی را زدن. (لغت نامه دهخدا)

۳. کذا. اینجا شوخ می‌تواند به معنای چرک باشد.

و رخت پوشیده، داخل صفا گردیده، به باب النبی رسیده، گفتم:

محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی^۱
آستان بوسیده و شکر نموده، داخل گردیده، به حکم «خیر اعمالک ما قضا الغرض»^۲،
«ما قبل، قبل ما سوي»^۳ با آنکه حالت نداشته نماز را مقدم داشتم، هر نحو که مقدور بود
صلاتی گزارده و سلامی داده، آهسته آهسته خود را به طاق بنی شیبه رسانده گفتم:
گر طاعت خود نقش کنم بر نانی و آن نان بنهم پیش سگی بر خوانی
و آن سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ بر آن نان ننه دندانی
(ابوسعید ابوالخیر)

چون ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ﴾ [کان] آمناً ﴿آل عمران: ۹۷﴾ را دانسته به مقام ابراهیم علیه السلام پا گذاشته،
عرض نموده:

بر احوال ناگفته علمت بصیر به اسرار ناگفته سمعت خبیر
فرماندگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب^۴

از راه دور آمده و حال رنجور شده ام. فردا حاج می روند، اگر بروم بیم هلاکت است
و از تنهایی کمال مخافت. شفایی عطا فرما، بار دیگر قسمت نما. برخاسته، خود را
به حجرالأسود رسانده، شکرها گفته، عذرها خواسته، خود را محاذی حَجَر داشته و

۱. در دیوان چنین آمده است: میندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی
۲. در اصل: «ما قضا قرضک!» اصل جمله این است: «خیر الاعمال ما قضا الغرض و خیر المال ما وقی به الغرض». (زمخشری، ربیع الابرار ج ۳، ص ۴۷۰)
۳. روایت درباره «نماز» این است: «أول ما يحاسب به العبد الصلاة، فان قبلت قبل ما سواها و...».
۴. در نسخه چاپی آمده است:

فرماندگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب
بر احوال نابوده، علمش بصیر به اسرار ناگفته، لطفش خبیر

همت به طواف خانه گماشته، به هزار صدمه و خوف، هفت شوط طواف نموده، در پای میزاب رحمت نشسته، دست به دعا برداشته عرض نمودم: «با چنین شوقی که داشتم دلبستگی به هزار ذوق می‌گفتم. حال چطور بار فراق بردارم و رو به عراق گزارم!» [۸۳] [سعدی گوید:]

هرکه نداند سپاس نعمت امروز حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
پیری سفیدمو تسبیحی سیاه بر دست داشت و در آن جایگاه نماز می‌گذاشت.
گفت: «چه کسی و چه اضطراب داری؟» چون انوار بزرگی در ناحیه او ساطع دیده،
کوچکی نموده، عرض کردم: «یا شیخ، از غربی و بیماری خود اضطراب دارم». فرمود:
«سهل مطلبی است، زمزم را شفاى خود دان و آیه **﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ﴾** (اسراء: ۸۲) بخوان.
لیکن برای حاجت جزئی، این اضطراب کلی چیست؟ یقین مطلب دیگر در نظر داری که
این طور بی‌قراری!» گفتم که فردا قافله (در اصل: غافله!) سالار حاج را حرکت می‌دهد و بار
فراق بر دلم می‌نهد و مراد دل نمی‌کند. می‌ترسم بروم دیگرم میسر نشود که بازگردم. گفت:
حق داری، لیک چون چاره‌ای نداری، امیددار که خالق کریم حاجت را روا و
دردت را دوا نماید. تشویش به خود راه مده. چطور می‌شود که در مقامات انبیا
و روضات اوصیا و سعی مروه و صفا در حجر حضرت اسماعیل و حجر اُسود
با فضل و رأفت در میزاب رحمت که مظان استجاب دعاست تو را بگذارد
و حاجت برنیاورد! مگر نمی‌دانی ماییم بندگان گنه کار و او کریم؛ «حاجت
همیشه نزد بزرگان بود روا».

چون این شنیدم دستش بوسیده و پایش افتاده، بیرون آمدم. رفیقی که در طریق
شفیقم بود دستم گرفت، به منزل خویشم برد. شب را در منزلش غنوده، صبح اثری از
مرض نبود. وضو ساخته، قرآن خوانده، در حرم مشرف شده، وداع نموده تا به حجاج
ملحق شوم. کفش کن را بوسیده و بوسیده عرض نمودم [که سعدی گوید:]

ای کریمی که از خزانه غیب
 گبر و ترسا وظیفه‌خور داری
 دوستان را کجا کنی محروم
 تو که با دشمن این نظر داری؟
 فرخنده کوکبی که کند یاد تو به خیر [۴۸]
 برگشته طالعی که فرامش کند تو را

[حرکت به سمت مدینه]

روز بیست و هفتم از مکه معظمه قصد مدینه مکرمه نموده؛ چون چشم به شفاعت رسول خدا ﷺ و فاطمه زهرا و ائمه هدی علیهم السلام داشتم. آنچه باید فرو بگذاشته دست ادب بسته نهاده و عرض نمود:

فردا که هرکسی به شفيعی زند دست
 دست من است و دامن اولاد^۲ مصطفی
 یارب خلاف امر تو بسیار کرده‌ام
 امید هست از کرم‌ت عفو ما مزی^۳
 گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده‌اند
 ما را بس است رحمت فضل تو متکا
 چشم گناهکار بود بر خطای خویش
 ما را ز غایت کرم‌ت چشم در خطا
 امید دارم که تیری از ترکش دعا به هدف اجابت مقرون شود.
 اگر دعوت‌م رد کند و رقبول
 من و دست دامن آل رسول

۱. در نسخه چاپی چنین آمده است:

فرخنده طالعی که کنی یاد او به خیر
 برگشته دولتی که فراموش کند تو را

۲. در چاپی: معصوم مرتضی.

۳. در چاپی: و امید بسته از کرم‌ت عفو ما مزی.

بازگشت از راه جبل

در مراجعت از مکه معظمه در جبل با حجاج جبلی وارد شدم. چون تنخواهی نداشتم با حمل‌دار قرار گذاشتم پنجاه تومان در نجف اشرف از تاجر گرفته کارسازی به او کنم. حمل‌داری که به حملش بودم، ورشکست و بگریخت. پیغام داد یا پولم را در جبل بده یا اسقاط حمل نموده و الا می‌گذارم و می‌گریزم؛ چون عادی به قرض نبوده، توهم نمودم. در خیال داشتم که صبح پیش کدام ناکس بروم و به در کدام چادر بروم! در این فکر به سر برده که آواز اذان شنیدم. مؤذن می‌گفت: «الله اکبر». چون جواب کافی شنیده برخاسته، در جماعت یکی از علمایی که همراه بود شتافتم. بعد از فراغت از صلات، دوستی دستم گرفت به چادر خود دعوت جایم نمود. از دلتنگی که بود، ابا نمودم. از فراستی که داشت لحظه‌ای فرو نگذاشت؛ چون اصرارش دیدم راز دل نمودم. [۸۵] تفصیل را به موجب «النجاة فی الصدق»^۱ بیان کردم. خندید و گفت:

ما نیز وجهی لازم بود، به دو نفر اظهار نمودم، هر دو تنخواهی دادند. یکی را برداشتم دیگری را به خیال بردم که به صاحبش رد کنم؛^۲ حال که تو را لازم است این وجه بگیر هرچه خواستی بردار و هر قدر که نمی‌خواهی بگذار. وجه را گرفته و شکر گفتم.

[ورود به نجف و رفتن به کربلا و کاظمین]

از آنجا به نجف اشرف مشرف شده، بهتر از این ندیده که این رباعی را عرض نماید؛ [آن چنان که جامی گوید:]

اصبحت زائراً لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۴.

۲. در اصل، در هر دو مورد «بردند» و «کنند» آمده است.

می‌بوسم آستانه قصر جلال تو در دیده اشک به رخ ز تقدیر^۱ ما سلف
بعد از زاری مخصوص دل بر فراق نهاده، عزم زیارت کربلا و سامره و کاظمین و
عسکریین علیهم‌السلام بیرون آمده، بعد از ورود به کربلا مشرف به حرم شده، به خاطر آمد دعایی
که چند سال قبل در تحت قبّه منوره نموده بودم که «بار خدایا، زیارت مکه معظمه [و]
مدینه را عطا فرما»، یقین نمودم که ان شاء الله تعالی دعای مرا اثری است، مخصوصاً در
این قبه، به موجب احادیث صحیحه مکرراً عرض نموده؛ [چنان که سعدی گوید]

یا رب، به آن طاهر^۲ اولاد فاطمه یارب، به خون پاک شهیدان کربلا
یارب، به فضل خویش گناهان ما بیخ^۳ش روزی که رازها فتد از پرده برملا
کافتادگان شهوت نفسیم دست گیر ارفق لمن تجاوز و اغفر لمن عصا
همواره از تو لطف خداوندی آمده است وزما چنان که در خور ما فعل ناسزا
عدل است اگر عقوبت ما بی گنه کنی لطف است اگر کشی قلم عفو بر خطا
در کاظمین و عسکریین آخر زیارات بود. بیشتر از بیشتر سعی نموده [۸۶] از زبان
سعدی [گفتم:

کردی تو آنچه شرط خداوندی تو بود ما در خور تو هیچ نکردیم ربّنا
تا روزی در بازار بغداد تنها بودم و از نیرنگ خانه ایلچی می‌ترسیدم. عربی رسید،
پرسید: «چه کسی و از کجا می‌آیی؟» گفتم: «عجم هستم و به عربستان محض زیارت،
در بغداد به سیاحت آمدم». دیدم ترکی را از ترک فصیح‌تر و فارسی را از اهل عجم بلیغ‌تر
می‌گوید، آن قدر دانستم که رند و چالاک، بلکه ناپاک بی‌باک است و از هر دری سخنی

۱. در دیوان چنین آمده است: ز تقصیر.

۲. در چاپی چنین آمده است: «یا رب به نسل طاهر».

۳. در چاپی چنین آمده است: «یا رب به لطف خویش گناهان ما بپوش»

راند و مرا به کوچه ای خواند، چون همیانی همراه داشته خوف نمودم. به حکم آنکه:

به شیرین زبانی و لطف خویش توانی که پیلی به مویی کشی

گفتم: ای یارا جانی، همزبانی و مهربانی تو همین قدر کفایت نموده، حال قریب به غروب است و منزل دور، من نمی آیم. چنگ در من زد و جنگ آغاز کرد. گفت: «پیش ما رسم به شکستن نبود عهد و وفا را». هرچه اصرار نمودم ابرامش بیش شد؛ چون جایی را نداشتم سر تسلیم گذاشته، «لطفات کن آنجا که بینی ستیز». تا به خانه رسیده، در آن خانه دویدم، درپوشیدم، از فریاد آن مرد دنی، نازنین زنی بیرون دوید، دامنش گرفته و به پایش افتادم، آغاز ناله نهادم؛ چون اهل تستن بود، تظلم نشنید و بدم گفت و از در بیرون انداخت. جوانی رسید از حالم پرسید. مجملی از حال آن طزار به عرض آن قدار رسانده، آهسته به گوشش وعده پولش دادم. مرا برداشت به خانه ایلچیم گذاشت. مطلبی که دیدم گفتم و جواب شنیده، راه خود گرفته در شب تفصیل روز را با رفقا در میان آوردم. بعضی خندیده و برخی تأسف خوردند که کاش ریشش به چنگ ما می افتاد تا سزایش می دادیم. بالاخره روز دیگر در بازاری آن طرار را [۸۷] یافتم. دو دستش بسته پیش حاکمش بردند. هرچند زاری کرد، عجزش نشنید، بل زجرش دادند، به حبسش بردند.

[بازگشت به وطن]

بعد از زیارت مخصوص و دعوات منصوص رجوع به وطن نموده، برای عجز از شکر بدین شعرها زبان گشود:

مانتوانیم شکر حمد تو گفتن با همه کزوبیان عالم بالا

امید که مقبول درگاه حضرت احدیت گشته، بار دیگر این فیض نصیب شود.
«یارب، دعای خسته دلان کن تو مستجاب!»

۱. در اصل «ای یاران جانی» است.

هرکس به سلیقه خود چیزی در مسافرت هر مکان که نموده نوشته است. این بنده نیز به سلیقه‌ای که دارد عرض نموده، امید که چشم از ما قایم پوشیده، عیب جویی ننمایید. معلوم است منظور اظهار فضیلت و عبارت‌پردازی و قافیه‌سازی نیست. عرض نیازی است به درگاه بی‌نیاز. همان‌طور که مُلّا [مولانا] می‌فرماید:

عارف مرغان است لک لک لک لکش دانی که چیست؟

ملک لک، و الامر لک و الحمد لک یا مستعان^۱

﴿وَأُقَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرُ الْعِبَادِ﴾ (غافر: ۴۴)

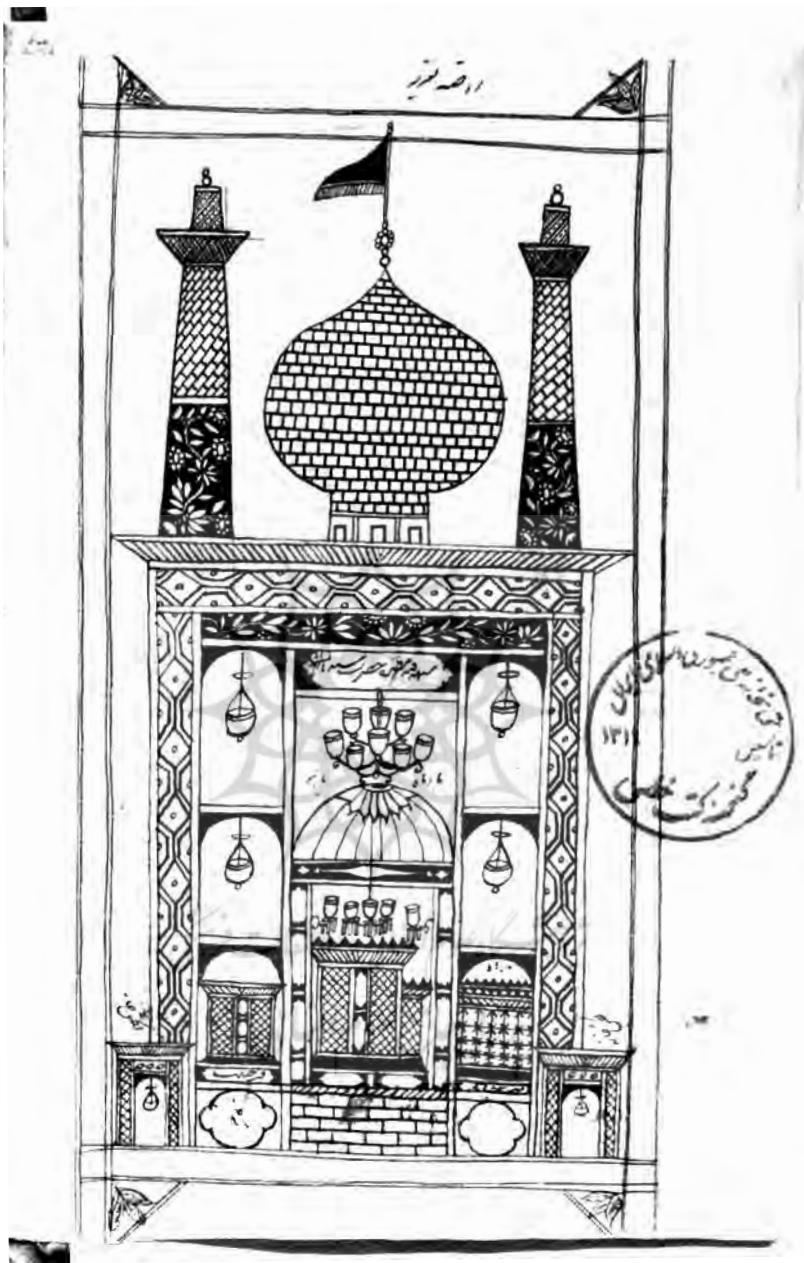
«رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَأَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ»

تحریر فی شهر ذی‌القعدة الحرام، توشقان ٹیل، سنه ۱۲۹۶، طهران م ع ص ع د

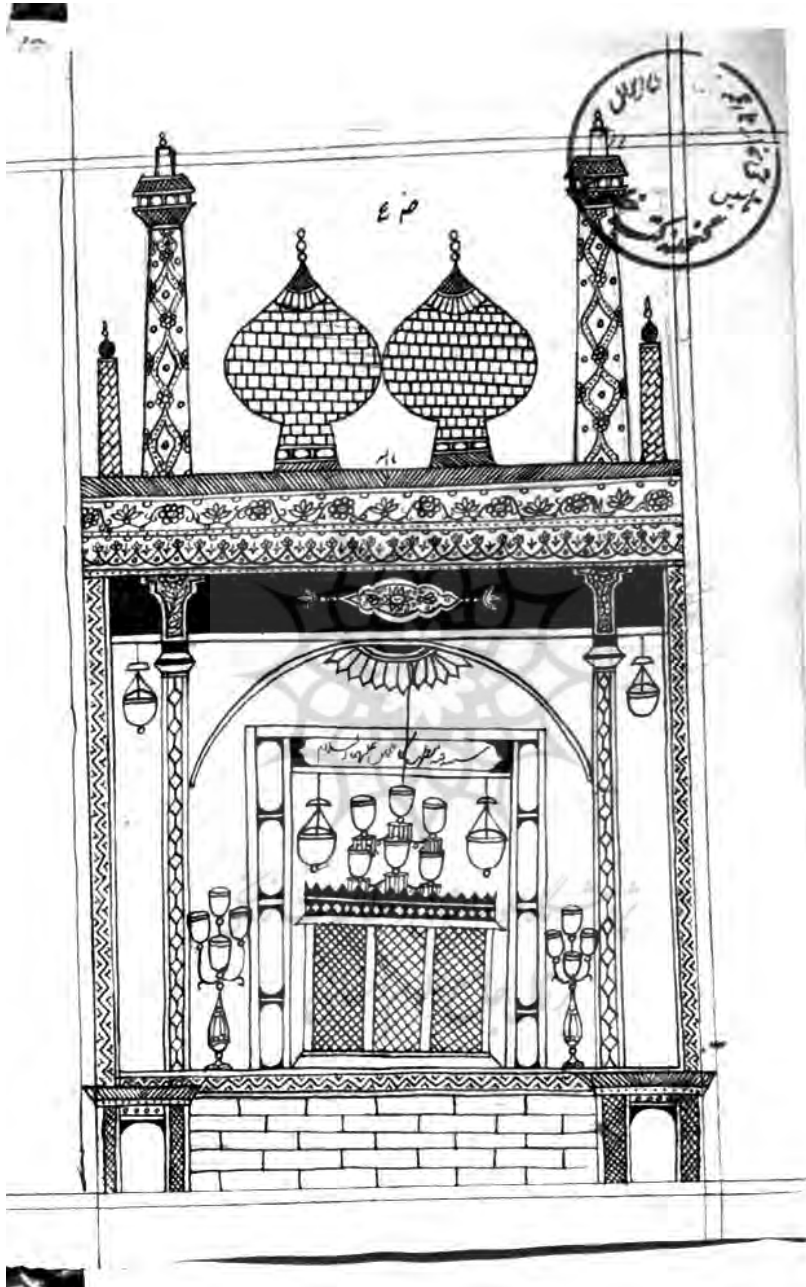
رم ع ع.

«لا اله الا الله وحده لا شريك له، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علي و اولاده...».

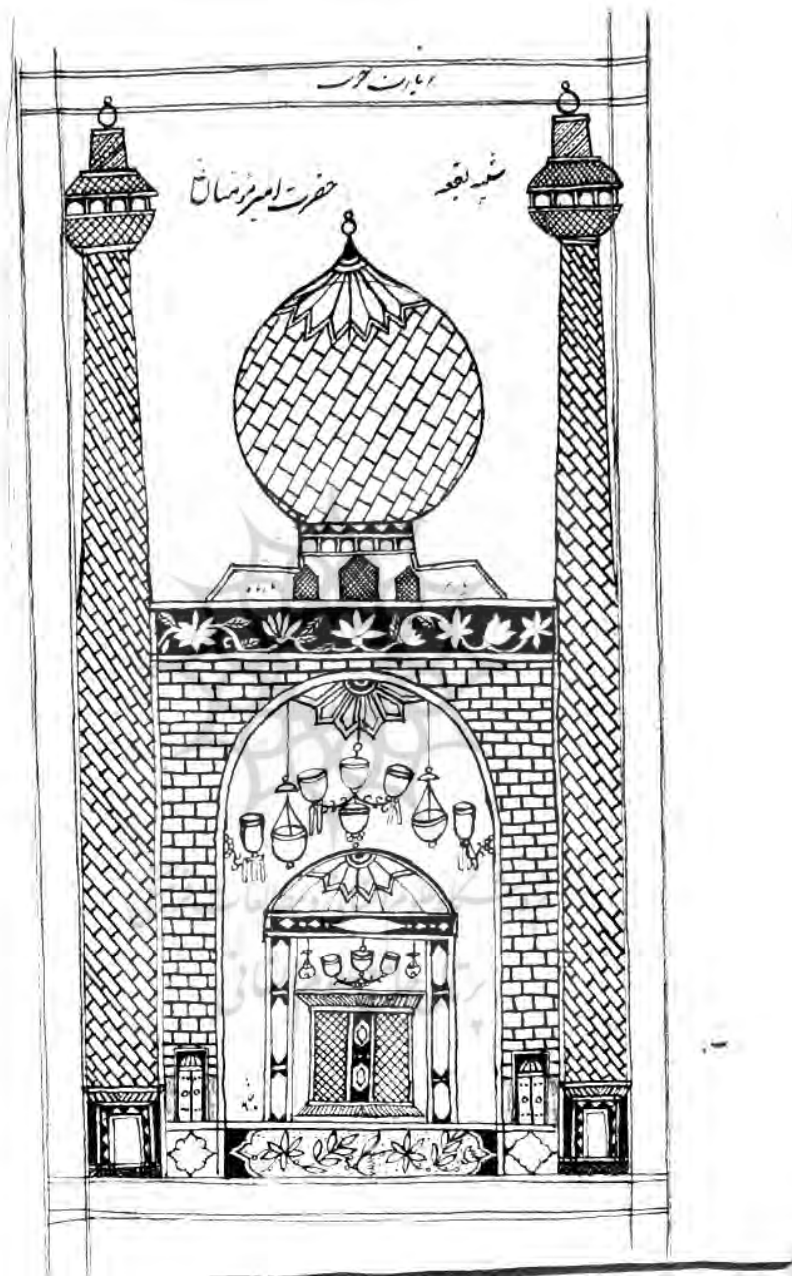
۱. در اصل «حمد لك و الملك لك و الامر لك يا مستعان» است.



روضه منوره سیدالشهدا (ع)



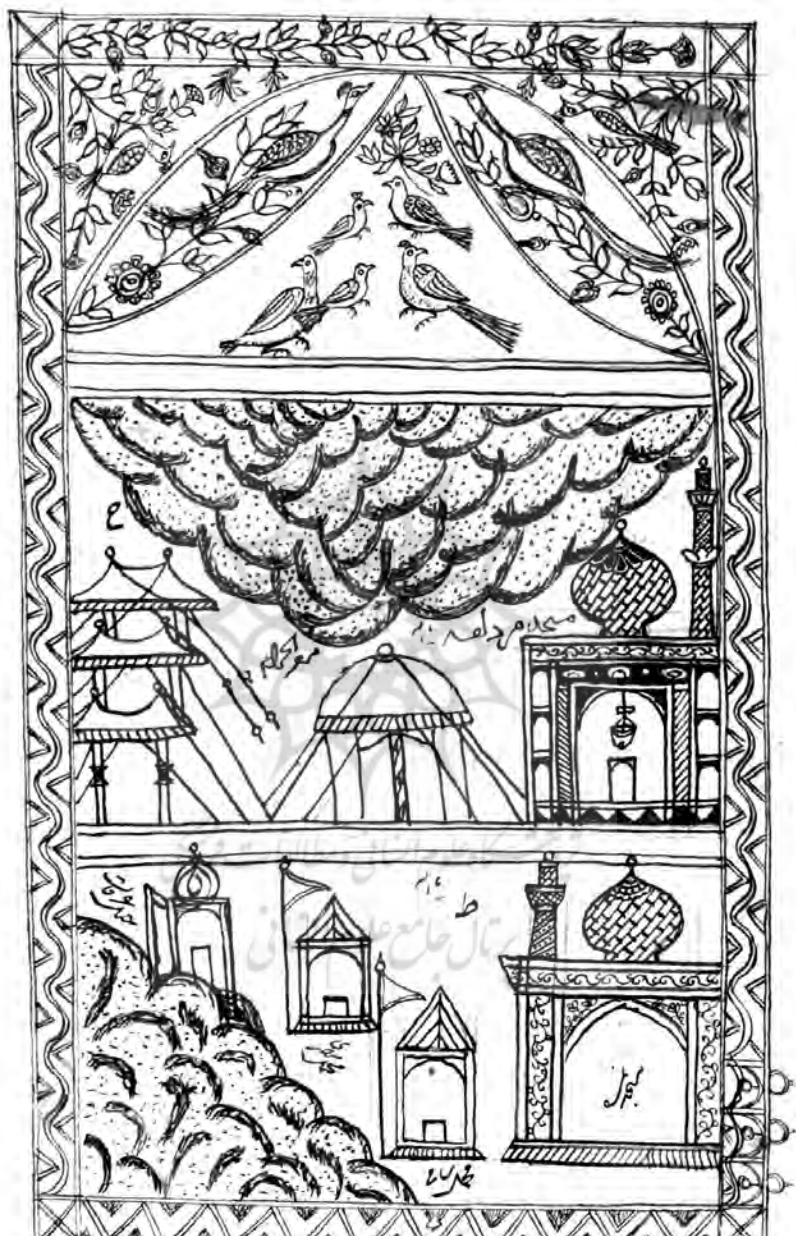
کاخمین کا نقشہ



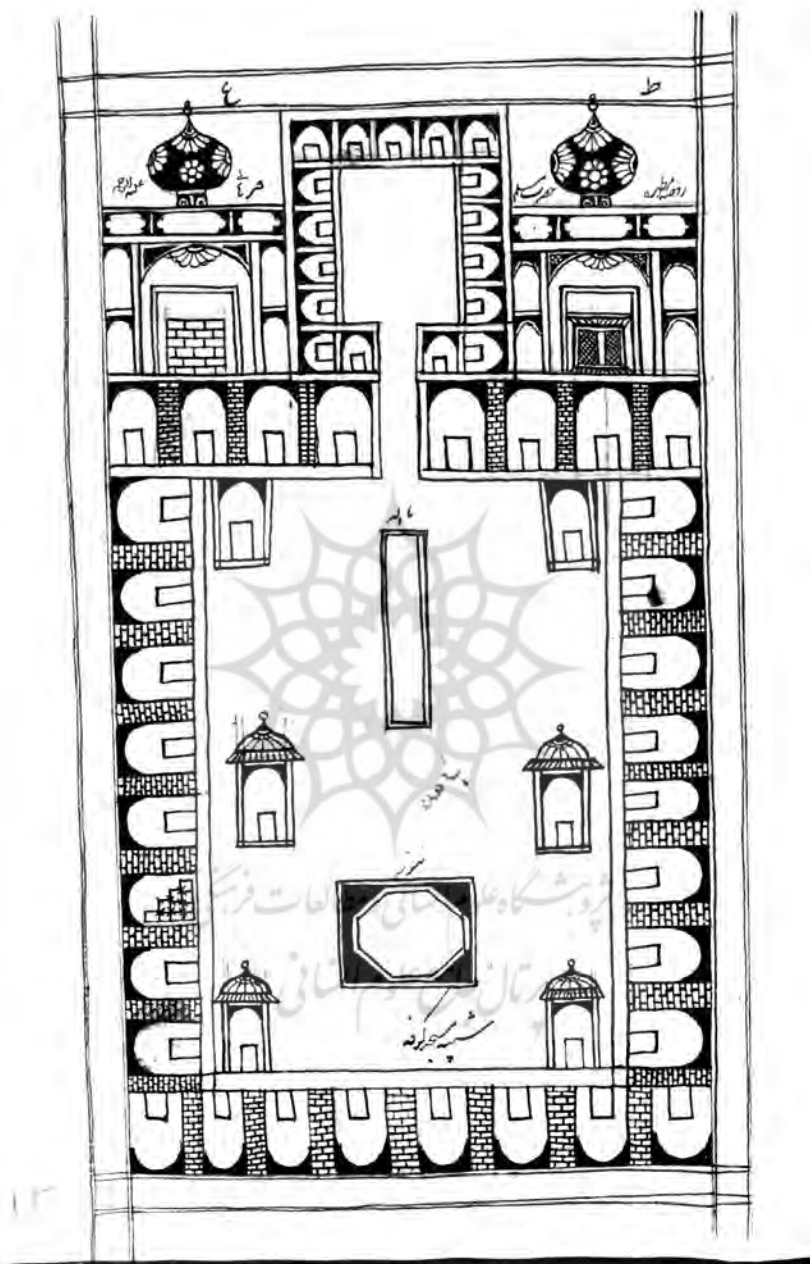
بقعه حضرت امیر مؤمنان علیہ السلام



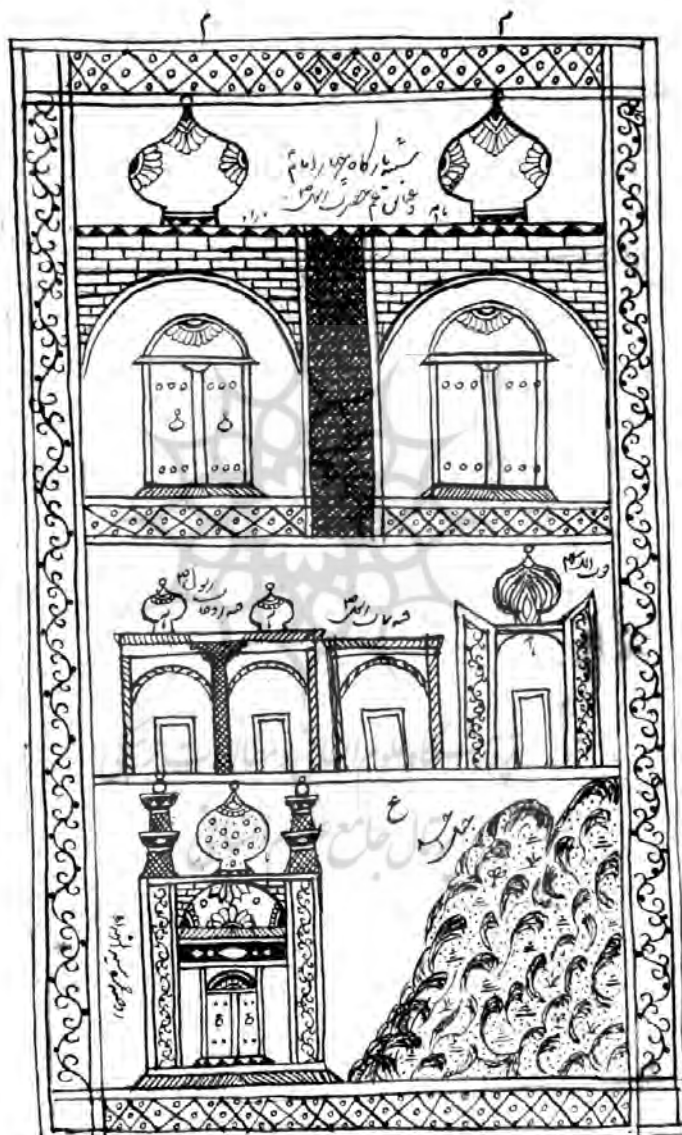
صحرای منا، مسجد خیف، مذبح و کوه منا



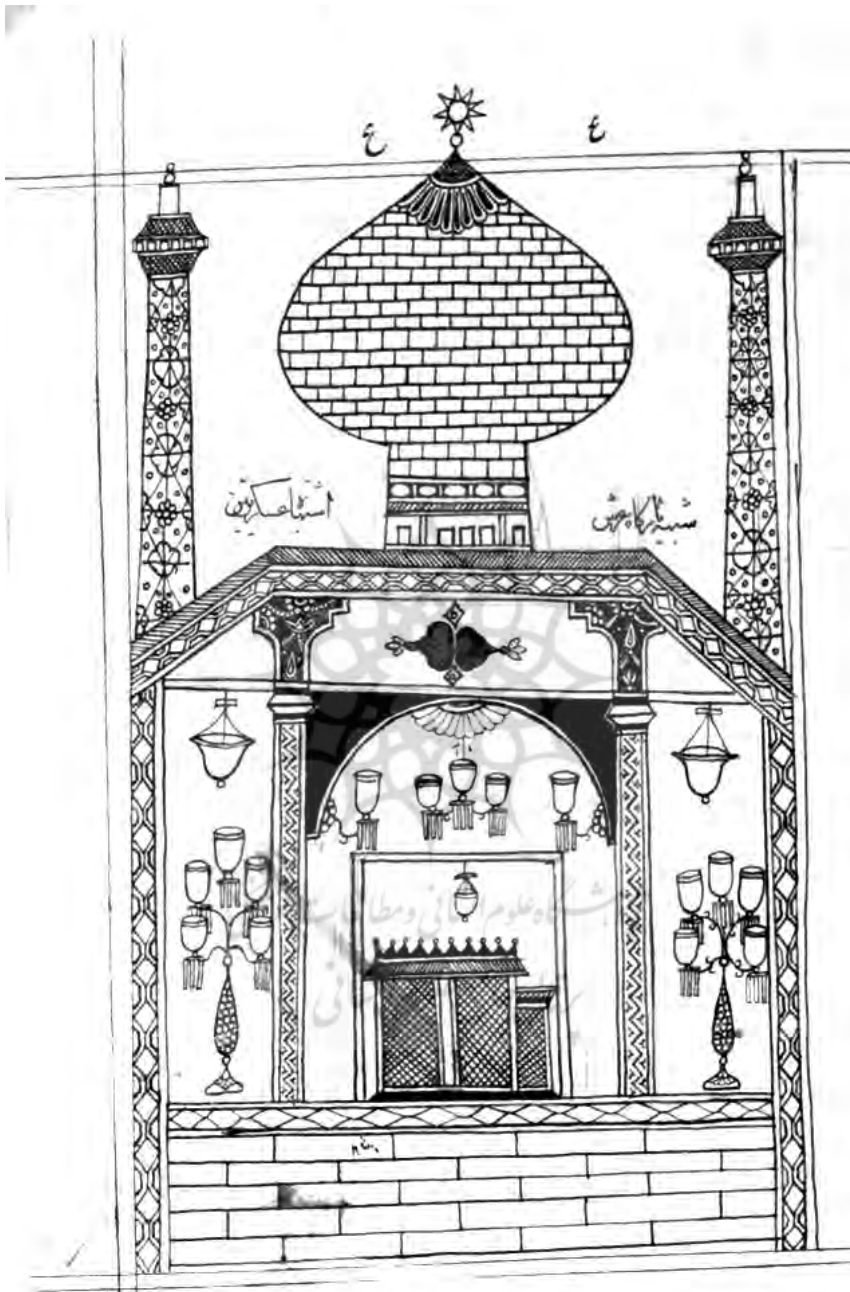
مشاعر مقدسه، مزدلفه، جبل عرفات



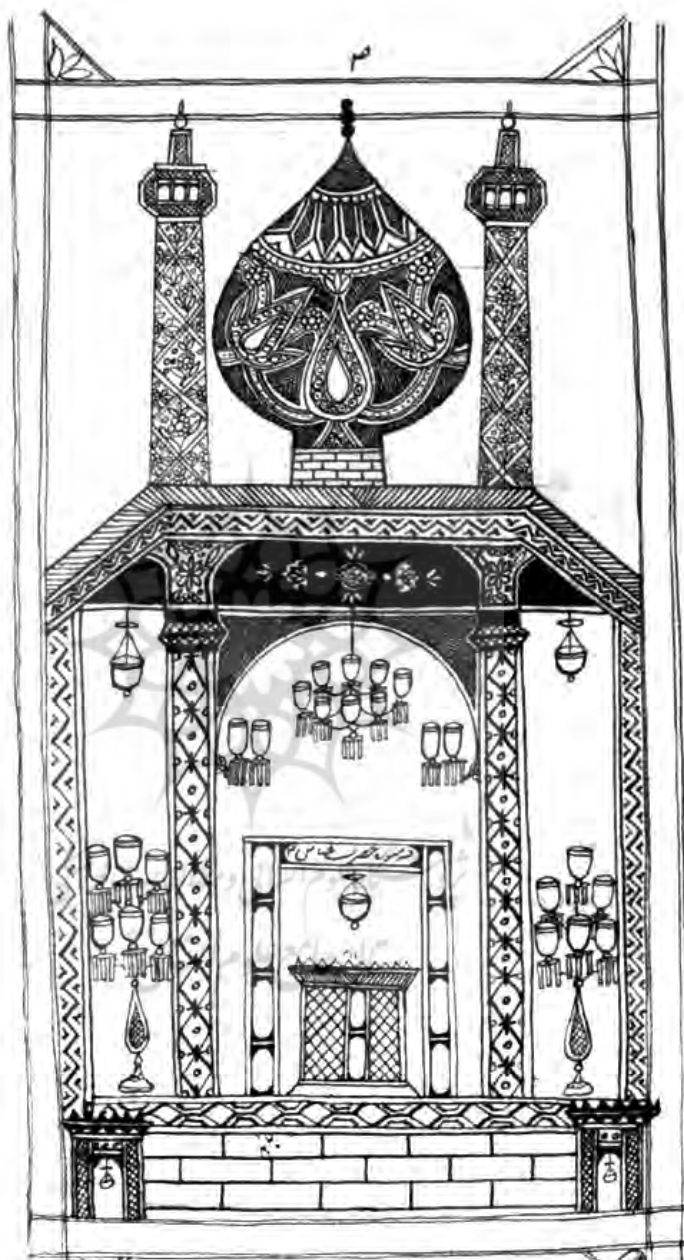
مسجد کوفه، قبر هانی و مرقد مسلم



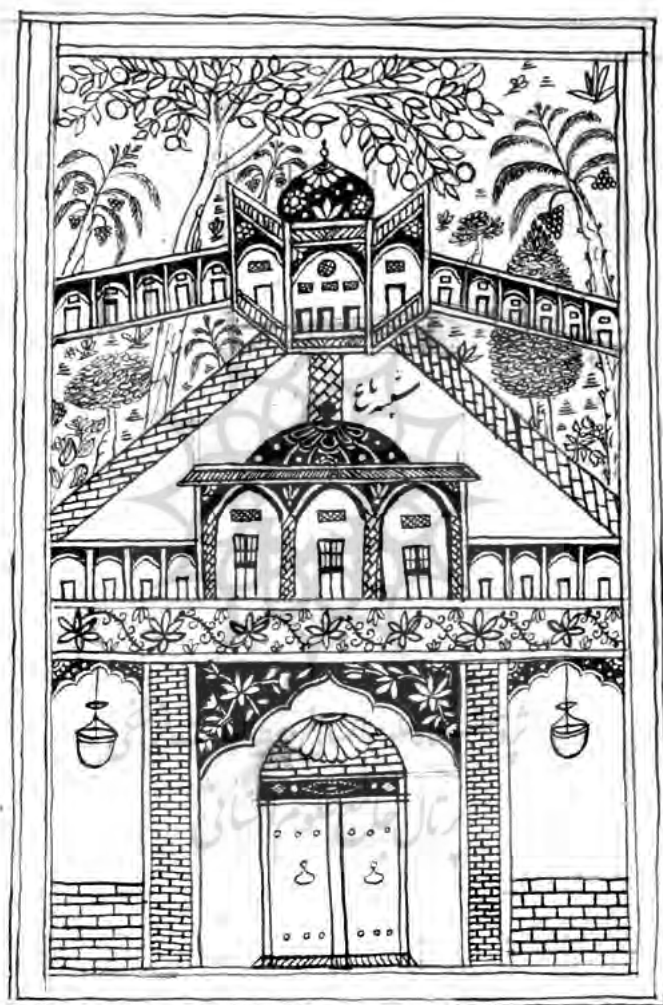
بقیع، کوه احد و روضه سیدالشهدا



بارگاہ عسکریین علیہ السلام



قبة منوره حضرت عباس (ع)





در حال نماز



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی